

## احترامات نمایندگان سیاسی

معمولا دولتها، انتظار داشتند که به نمایندگان سیاسی آنها در کشور های خارج، احترام لازم مرعی دارند. در حاشیه کتابچه دستورالعملهای سیاسی دولت ایران، به فرخ خان امین‌الملک، چنین می‌خوانیم: هوالله تعالی، امین‌الملک مأسوریت به دربار دولت فرانسه دارد. ولی چون از برای اعلیحضرت سلطان هم نامه همایون دارد در خاک عثمانی هم نسبت به ایشان احترامات لازمه را به عمل آورند. وان شاء اله تعالی به عمل می‌آورند. اگر احیاناً کم و کسری در احترامات و تشریفات بشود، خان لازم است که مطالبه نماید. اما نه به طور سختی، هرگاه اهتمام کرد و اجرا نمودند، لازم نکرده است سختی و درشتی نمایند.<sup>۱</sup>

تشریفات رسمی در کشور عثمانی: پس از آن که سفیر کبیر ایران متوجه شد که دولت عثمانی چنان که باید، در مقام انجام تشریفات سیاسی نیست، به وسیله ابوالقاسم ترجمان، شرحی، به جناب پاشا می‌نویسد و از او می‌خواهد، که کلیه تشریفات لازم سیاسی را مرعی دارد. در نامه‌ای که به محمد وجیهی پاشا، والی ادریس نوشته شده است، راه و رسم پذیرایی از یک سفیر کبیر را تذکر داده‌اند.

«تشریفات و پذیرائی سفراء، قواعد کلیه دارد. مشروحات مفصله که در کتابهای اسور خارجه نوشته‌اند ملاحظه فرمایند و از آن قرار معمول دارید. من جمله جناب جلالتمآب احمد دقیق افندی سفیر کبیر دولت علیه عثمانی که به سفارت و پیام‌رسانی به خاک دولت علیه ایران وارد شد، قبل از ورود مشارالیه به سرحد، از جناب اولیای دولت علیه ایران مقرب الخاقان امیرالاسراء العظام اسکندرخان سردار با اقتدار که از سلسله علیه قاچاریه و به منصب لوایی سرافراز بوده، به میزبانی و مهمانداری احمد دقیق افندی برقرار شد. از آذربایجان، والی سرحد استقبال نموده کمال توقیر و احترام و پذیرائی را معمول داشتند. حال که سفیر کبیر مختار از جناب دولت علیه ایران وارد این مملکت می‌شود، آن جناب حاجی مصطفی را مأسور به مهمانداری جناب معظم‌الیه فرسودند و از جانب عسگر، یک نفر قول آقاسی را با سوارهای نظام که عددش را نمی‌دانم، مأسور فرسودند. از شما سؤال می‌کنیم در کدام دولت به استقبال شیر، قول آقاسی باشی فرستادند؟ و در کدام ایالت به استقبال سفیر، حاجی مصطفی را که مرتبه‌اش معلوم نیست، مأسور کردند؟ در حقیقت و نفس الامر، این گونه قرار و رفتار جناب جلالتمآب، کمال بی‌احتراسی و ناپذیرایی به جناب جلالتمآب سفیر کبیر دولت علیه ایران است. دوستدار کارپرداز مخصوص دولت علیه ایران، مقیم ارزنة الروم هستم، این گونه قرار و رفتار آن جناب جلالتمآب را کمال بی‌احتراسی و ناپذیرایی، و نقص شأن اعظم سفیر کبیر دولت متبوعه خود می‌دانم. رسماً به آن جناب جلالتمآب می‌نویسم و زحمت می‌دهم و این نوشته را در میان خود و آن جناب سند می‌دانم: اول مهمانداری که مشخص می‌نماید، به منصب و پایه جعفر قلی خان که به منصب نوایی سرافراز، و مهماندار جناب احمد دقیق افندی بود به آن مرتبه، باید باشد، به سرحد با نظام بفرستند. بعد از ورود به سرحد قائم‌مقام پایزید با اهالی مجلس پایزید استقبال نمایند، چنان که در خوی هم نسبت به جناب احمد دقیق افندی معمول داشتند و همچنین مدیرها و فرخ سردارها الی حسن قلعه باید در خدمت جناب جلالتمآب سفیر کبیر باشند. روز ورود به حسن قلعه...



مقرر فرمایند صف نظامی بسته، احترام نظامی نسبت به جناب سفیر کبیر معمول دارند. روز ورود به شهر، حکم فرمایند که کل وجوه مملکت و اهالی مجلس به استقبال بروند و آن جناب جلالتماب هم در کشکی گنبد حکم بفرمایند چادر احترام بزنند، خود آن جناب جلالتماب و رؤسای عسکریه به اتفاق جناب سفیر کبیر، با نظام داخل شهر بشوند، بعد از ورود جناب ایلچی حکم شلیک توپ فرمایند. در ایام توقف در شهر، خود آن جناب جلالتماب لوازم احترامات را بهتر می دانند. در روزی که از ارزنة الروم جناب سفیر کبیر حرکت می فرمایند، باز شلیک توپ نمایند و حکم فرمایند بطور شایستگی از جناب معظم الیه مشایعت شود و با سهامدار صاحب نشان و نظام الی خاک طرابزن بروند.

اگر چنانچه آن جناب جلالتماب غیر از این تشریفات و پذیرایی معمول خواهند داشت، جواب این تقریر دوستدار، را رسماً امروز که روز جمعه ۱۵ ذیحجه است مرقوم فرمایند که مخصوصاً چاهار خدست جناب ایلچی کبیر بفرستم، مراتب را عرضه داشت نمایم. و همچنین مراتب را به اسلابول خدست مصلحتگزاری دولت علیه ایران اظهار نمایم، امروز جواب تقریر دوستدار باید برسد، که عصری چاهار لایب باید فرستاد که در خدمت و به سوہبت جناب سفیر کبیر دام مجده مشرف گردد. « حرره فی ۱۵ شهر ذیحجه، سنه ۱۲۷۲. بعد از رفتن ترجمان و دادن تقریر جناب پاشا خواسته بود که مجلس نماید و شور و مشورت کند. ترجمان گفته بود که مأسوریت سن را کارپرداز به شما نوشته است یا قبول نمایند یا الان بنویسید که قبول نخواهم کرد و الان باید با چاهار روانه نمایم. بالاخره جناب پاشا، مطالب احترامات و تشریفات را که تحریراً به او نوشته بودم، قبول فرسوده بودند...»

**شرفیابی امین الملک به حضور باب عالی خلیفه عثمانی:** پس از جلب موافقت اولیای دولت عثمانی، سفیر کبیر ایران با احترامات لازمه عازم اسلابول می شود. پس از ورود به اسلابول برای شرفیابی به حضور خلیفه، روز یکشنبه ۳ ربیع الاول تعیین گردید. در این روز چهار نفر از باشیان میرآخور و هفت نفر جلودار و دو نفر نایبان قواس باشی یک رأس اسب بازین و یراق طلا از اسبان مخصوص سلطان، برای جناب امین الملک و پانزده رأس برای صاحب منصبان از جانب بابعالی به مفارقتخانه دولت علیه آوردند. ساعت شش و نیم حاجی میرزا احمد خان با نایب و منشی و مترجم خود، که چهار نفر بودند و جناب امین الملک نیز با هشت نفر صاحب منصبان سفارت کبری با لباس رسمی، حاضر شده سوار گردیده و به قرار بیست نفر از آدمهای جناب ایلچی پسر و حاجی میرزا احمد خان با لباس فاخر و پاکیزه به جلواتقاندند و با کمال آراستگی و پیراستگی روانه شدند پس از ورود به عمارت، و صرف چای و قهوه، بالباس رسمی آماده ورود به سرای سلطان شدند. در دم عمارت سلطانی یکصد نفر عسکر و سه نفر سرهنگ با لباس قرمز و خیلی پاکیزه پیشفنگ سلام نظامی دادند. به در اصلی عمارت که رسیدیم دوازده نفر در طرف راست و دوازده نفر در سر پله ها و همچنین شش نفر در سر پله ها و شش نفر در داخله اتاق در راست و شش نفر دیگر در چپ با تبرزینهای مطلا در دست و کلاه بلند پر دار در سر، و قباهای ماهوت گلی گلابتون دوز تمام یراق در بر، و شمشیرهای غلاف طلا در کمر، ایستاده بودند... همین که از



پاکانها بالا رفتیم از اتاق وارد رواق شدید و دیدیم که اعلیحضرت سلطان عظیم‌الشان عبدالعزیز خان خداوندگار روم پادشاه اسلام پناه... منتظر ورود سفارت است، همه سفارت تعظیم نموده، پیش رفته، صف کشیده ایستادیم... جناب امین‌الملک شروع به ابلاغ مأسوریت خود نمود. و بعد نامه اعلیحضرت اقدس را پیش برده بحضور سلطان رسانید اعلیحضرت سلطان هم‌اندکی پیش آمد.

با دست خود نامه همایون را از جناب امین‌الملک گرفت... از سلامتی ذات خجسته صفات سرکار اقدس شهریاری سؤال نمود... بعد احوال خود جناب امین‌الملک را سؤال فرمودند... بعد از شرفیابی حضور سلطان جناب امین‌الملک صاحب منصبی خدست وزیر دول خارجه عثمانی فرستاد و تقاضای تعیین وقتی برای مذاکرات سیاسی نمود. از روز ۱۸ ربیع‌الثانی ۱۲۷۳ مذاکرات بین دو دولت شروع شد این گفتگوها که مربوط به مناسبات ایران و انگلیس و ریشه اختلافات بین دو دولت و علت لشکرکشی هرات و تجاوزات دوست‌محمدخان و تحریکات دولت انگلیس در مساله هرات و افغانستان و وضع سرحدات ایران و عثمانی و لزوم تخلیه قطور و تعیین مأسورین بی‌غرض برای مشخص کردن مناطق سرحدی دو کشور و مساله عشایر سرزشین و خرابکاریهای آنها و رفتار غیر دوستانه مأسورین عثمانی با زوار و اتباع و تجار ایرانی بود، چندین روز به طول انجامید و چنانکه انتظار می‌رفت، نتیجه مطلوب حاصل نشد. مقرری سفرای ایران: در یافت حقوق و مقرری سفرای ایران در کشورهای جهان، خوددستانی رقت آور و تأثر انگیز است که تازمان ورود شوستر ادامه داشت.

در آن ایام، دولت ایران در کشورهای روسیه، انگلستان، عثمانی و فرانسه چهار سفیر دائمی داشت. و در بعضی مواقع نیز سفرایی به بعضی از سالک می‌فرستاد و یا سفرای مقیم را مأسور حفظ منافع اتباع ایران در کشورهای همجوار کشور مقیم، می‌کرد.

ارسال حقوق و مقرری و مخارج این سفارتخانه‌ها، چنین بود که پس از تصویب شاه و صدراعظم، و صدور فرمان مربوطه، از وزارت امور خارجه، حواله مبلغی را که می‌بایستی به سفیر مورد بحث تعلق گیرد، به شکل برات وصولی به نام یکی از مستوفیان ایالات ایران صادر می‌کرد. و مستوفی آن ایالت یا ولایت، چنانچه بودجه‌ای داشت، وجه حواله را می‌پرداخت و در غیر این صورت آن را نکول می‌کرد. قبل از آن که برات دولتی حواله شود، سفیر و یا نماینده و قوم خویش او در تهران می‌بایست برات صادره را نزد مستوفیان همه ایالات و ولایت که در تهران بودند ببرد و آنها پشت آنرا امضاء کنند. و این امضاها وقتی زیر براتها قرار می‌گرفت که اولاً «عزب‌دفتر»ها یعنی منشیان مستوفیان در دفاتر خود نام برات گیر و حقوقی را که او مثلاً از ایالت دیگر می‌گرفت، نمی‌دیدند: ثانیاً هیچ‌گونه بدهی از وی در دفاتر مشهود نبود. پس از آن که مستوفیان پشت برات را مهر می‌کردند، تازه اول بدبختی و ناراحتی سفیر شروع می‌شد او مدتی در بازار و در میان اقوام و خویشان خود، به جستجوی کسی می‌پرداخت، که طرف تجارتنی در ایالت مورد نظر داشته باشد و بتواند این مبلغ را به وسیله دوست و آشنای خود در آنجا وصول کند. اگر چنین کسی پیدا می‌شد و امکان وصول



برات میسر می‌گردید، مبلغی تا حدود صدی بیست و پنج به عنوان شتلی، بهره، پول چای، پیشکش و غیره، از اصل برات کسر می‌گشت. و بدین ترتیب حقوق جناب سفیر به صورت «قران» نقره یا پول سیاه و بعدها اسکناس از ایالتی که برات در آن صادر شده بود، به تهران می‌آمد. اگر در راه پای اسپها، قاطرها و الاغها نمی‌پسچید، حیوانات بی‌گناه به اعماق دره کوهستانها پرت نمی‌شدند یا قافله گرفتار دزدان و راهزنان نمی‌گردید. حقوق و مقرری سفیر، سالم به تهران می‌رسید و او پس از دادن انعامی به قافله، کیسه‌های نقره را تحویل می‌گرفت و به داخل خانه می‌برد. اما اگر پول ارسالی دچار حوادث سابق الذکر می‌شد، در این صورت حقوق و مقرری آن سال او، از بین می‌رفت. در سالهای آخر سلطنت ناصرالدین شاه، صرافانی در تهران بودند که بعدها لقب اسین‌الفراء گرفت، این صراف برات سفرای ایران را با کسر مبلغی در حدود «تومانی صنار» و یا کمتر و یا بیشتر، و پس از کسر کرایه حمل و نقل از ایالت مورد نظر تا تهران و مخارج دیگر، نقداً در تهران به سفرای و یا خویشان آنها می‌پرداخت. و بعد این پول به اشکال گوناگون تبدیل به «ارز» می‌شد. اغلب اتفاق می‌افتاد که دو یا سه سال، برات حقوق و مخارج سفیر و سفارت ایران در خارجه، صادر نمی‌شد در این صورت وضع نکبت بار جناب سفیر را در مملکت غربت به خوبی می‌توان حدس زد. به همین علت سفرای ایران در سالکی که اتباع ایران زیاد بودند، مثل روسیه و عثمانی؛ هنگام فروش تذکره اعضای ویزا، گواهی وراثت، گواهی فوت و شرکت در دعوی تجاری بازرگانان ایرانی و خارجی، به نفع ایرانیان، یا پیش آمدهای دیگر، مبلغی به عنوان «مخارج آبدارخانه» می‌گرفتند. در سالکی که اتباع ایران وجود نداشتند، سفیر ایران با گرفتن رشوه و مقرری از دولتی که در آنجا مقیم بود و با انجام کارهای تجاری، و یا، با تکیه بر در آمد شخصی که در تهران داشت، زندگی خود را تأمین می‌کرد چگونگی صدور و وصول حواله تلگرافی یا پستی از تهران به کشوری خارج و تبدیل قران ایران به پول مملکت مورد نظر نیز، خود داستان مفصلی دارد که شنیدن سرگذشتهای سفرای، درباره آن، خالی از لطف نیست.

در بین سفرای ایران در خارجه میرزا سلیم خان ناظم الدوله سفیر ایران در انگلستان و بعدها در ایتالیا، در نوشتن نامه به وزارت خارجه بر او، وصول مقرری و مخارج سفارت، از همه بی‌باکتر بود و مراسلات زنده‌ای به وزیر و گاهی هم به شاه می‌نوشته است که برای نمونه سطرهای چند از آنها، نقل می‌شود:

چند نامه از مملکت: لندن به تاریخ ۲۱ صفر ۱۲۹۳، نمره اول، پاکت سوم، مشتمل بر ۸ نمره، خطاب به شاه قاجار.

«خداوندگار، سال به آخر رسید و هنوز مقرری این سفارت در تهران باقی است تا امروز قریب چهل هزار فرانک از تهران برای این سفارت فرستاده شده است. منافعی که از برای مخارج اسالنه این سفارت سببوراً داده و می‌دهیم و پول نقدی که خرج تلغراف کرده‌ایم و آن جزئی تنخواهی که بعداً به صاحب منصبان این سفارت رسانده‌ام، هرگاه حساب بفرمایید، خواهید دید که از بابت همه، اسسال کمتر از دوهزار تومان به بنده رسیده است. چه حسنی خواهد داشت که ما دلایل این تأخیر را بیان نماییم. سبب این تأخیر خواه در لندن باشد، خواه در تهران، خواه در ینگی دنیا، نتیجه آن یکی است. مباشرین کاشان ممکن است که

مدتی بی‌مواجب، به اصطلاح خود به دولت خدمت بکنند. اما در فرنگستان سفیر ایران بی‌مواجب ممکن نیست که اسباب رسوایی دولت خود بشود. اسنای مالیه ما خواهندگفت پول را در تهران حاضر کرده‌ایم، اما نمی‌توانیم به فرنگستان بفرستیم. ننگ این صد مرتبه بیشتر از نداشتن پول است. خیلی از دول هستند که پول ندارند. اما تا امروز هیچ دولتی دیده نشده است که سفرای خود را یک سال در فرنگستان گرسنه بگذارد و بعد با کمال اطمینان بگوید من تکلیف خود را عمل کرده‌ام پول حاضر است، اما به حسن تدبیر، امور تجارت را چنان مضبوط کرده‌ام که هیچ کس نمی‌تواند آنرا از تهران حرکت بدهد...»

لندن، مورخه ۲۲ محرم ۱۲۹۳، نمره چهارم (خطاب به وزیر خارجه)

«بعدالعنوان: نه تنها یک دینار پول به سن نداده بودند، بلکه صراحتاً به سن نوشته بودند که ما بهیچ شرط و منفعت پول تهران را نمی‌توانیم به شما برسانیم. چه بگویم به آن خاینهای بی‌رحم و بی‌شعور که کار یکی از اعظم دول روی زمین را به جایی رسانده‌اید که مثل جناب شما، وزیر و مثل بنده نوکر با جمع وسایل دولتی و شخصی نمی‌توانیم دو هزار لیره پول را از پایتخت ایران به لندن برسانیم...»

لندن، رمضان ۱۲۹۳، نمره سوم

«جناب وزیر!

شکی نیست که دولت ایران حقوق نوکرها را یا زود یا دیر کاملاً می‌رساند. اما نمی‌دانم چطور شده است که اولیاء دولت علیه به خدمات نسبه عشق غریبی دارند و همیشه می‌گویند که شما فلان قدر از برای خدمت دولت خرج کنید، بعد ما به شما می‌رسانیم. خدمت نسبه به چه کار دولت می‌خورد؟ وانگهی یک نفر، تا کی و تا چه قدر باید به دولت خود قرض بدهد؟...»<sup>۱</sup>





۵ دیوان محتسب یاسازمان شهرداری و

[www.Bakhtiaries.com](http://www.Bakhtiaries.com)

شهربانی

وظایف محاسب: این دیوان تاحدی وظایف کنونی شهرداری را انجام می داد، یعنی به وضع عمومی بازار نظارت می کرد و از کم فروشی و گران فروشی جلوگیری می نمود و نمی گذاشت دهقانان یا پیشه وران و صنعتگران کالاها را به مردم بی خبر بفروشند. علاوه بر این، دیوان محاسب، حفظ وامنیت و آرامش شهر را نیز به عهده داشت، و از این جهت قسمتی از کار شهربانی امروز را تصدی می نمود و سراقب بود که مردم از خوردن مشروبات الکلی خود داری کنند و در معاملات و سرافعات، سزاحم یکدیگر نشوند و عملی خلاف مقررات شرع و عرف انجام ندهند و به حدود و حقوق یکدیگر تخطی و تجاوز ننمایند.

نظام الملک در پایان فصل ششم کتاب خود چنین می نویسد: ... هر شهری محاسبی باید گماشتن تا ترازوها و نرخها راست دارد و خرید و فروختها نگاه دارد تا اندر آن راستی رود، و در همه چیزها که از اطراف آرند و در بازارها فروشند، احتیاط تمام کند تا غشی و خیانتی نکنند. و سنگها راست دادند و اسر به معروف و نهی از منکر به جای آرند و پادشاه و گماشتگان پادشاه، باید که دست او قوی دارند که یکی از قاعده سلکت شرط عقل اینست و اگر جز این کنند، درویشان در رنج افتند و مردم بازارها، چنانکه خواهند فروشند و فضله خور مستولی شوند و فسق آشکار شود و کار شریعت بی رونق شود. و همیشه این کار را به یکی از خواص فرسودند یا خادسی یا ترکی پیر را، هیچ محابا نکردی خاص و عام از او بفرسیدندی. ۱

تعالیم و آموزشهایی که خواهد در کتاب سیاستنامه داده است، کاسلا از طرف سلاطین و عمال آنها و حتی خود خواجه نظام الملک و فرزندانش در سراسر کشور عملی و اجرا نمی شد، در آن دوران، ظلم و ستمگری به طبقات متوسط و محروم، اسری عادی بود و چنان که قبلا گفتیم، هر وقت بیدادگری از حد می گذشت و بیم عصیان عمومی می رفت، شاه و اسرای بزرگ، برای سرعوب کردن بزهکاران و دلخوشی مردم و حفظ آرامش، یکی دو تن از گناهکاران را به سختی مجازات می کردند. تا شاید بتوانند سوقتا از ظلم و بیدادگری جلوگیری کنند. چنان که در غزنین در عهد سلطان ابراهیم، به علت نبودن آرد، خبازان در دکانهای خود را بستند مردم بی نان ماندند و به پادشاه شکایت کردند. شاه خبازان را فرا خواند و از علت کمیابی آرد پرسید، جواب دادند که هر چه آرد و گندم که به شهر می آید نانوایان تو می خرند و در انبار می کنند. سلطان بفرسود تا خباز خاص را بیاوردند و زیر پای پیل افکندند،



چون بمرد، بردندان پیل بیستند و در شهر بگردانیدند و بر وی منادی می کردند که هر که در دکان باز نگشاید، از نانبایان، با او همین کنیم و انبارش خرج کردند نماز شام بدر هر دکانی پنجاه من نان بمانده بود و کسی نمی خرید.

نظام الملک حکایت باور نکردنی از قدرت «محتسب» در عهد سلطان محمود ذکر می کند که به فرض صحت، بیشتر محتمل است به اشاره و به تحریک سلطان صورت گرفته باشد والا چنین نظم و حسابی در عهد دولت محمودی و در شرایط فنودالیسم ممکن نبود وجود داشته باشد.

خواجه می نویسد: یکی از شبها که سلطان محمود با علی نوشتگین و ندیمان و نزدیکان خود شراب خورده بود، علی نوشتگین سپهسالار در عین سستی و مدهوشی، اجازه خواست تا به خانه خود رود. سلطان موافقت نکرد و گفت ممکن است که محتسب تو را ببیند و حد بزند و آب روی تو برود. سپهسالار نپذیرفت و با صد تن از سپاهیان راه خانه خود پیش گرفت. محتسب چون در بین راه، او راست دید، دستور داد تا او را دستگیر و مجازات کردند.

روز دیگر چون علی نوشتگین پشت برهنه کرد و به محمود نمود، شاخ شاخ گشته بود. محمود بخندید و گفت، تو به، کن، تا هرگز بست از خانه بیرون نروی، چون ترتیب ملک و قواعد سیاست محکم نهاده بودند کار عدل بر این جمله می رفت که یاد کرده شد.<sup>۱</sup>

ناگفته نماند که خواجه، فصل می و چهارم کتاب خود را به توجه به احوال پاسبانان، نوپیان و دربانان اختصاص داده و تأکید کرده است که در احوال آنها به طور نهانی و آشکارا مراقبت نمایند تا این جماعت که حفظ و حراست جامعه و دستگاه حکومتی را به عهده دارند، به زور و پول فریفته نشوند و شب و روز، احوال اشخاص بیگانه و خودی را با دقت مورد بازرسی قرار دهند.<sup>۲</sup>

در وصف حاکم و محتسب: ناصر خسرو علوی در دیوان خود اعمال ناروای بعضی از ماسوران انتظامی را توصیف می کند:

حاکم در جلوه خوبان به روز	نیمشبان محتسب اندر شراب
خون حسین او بچشد، در صبوح	وین بخورد زاشتر صالح کباب
غره بشو، گرچه به آواز نرم	عرضه کند برتسو عقاب و ثواب
چون بخورد ساتکنی <sup>۳</sup> هفت و هشت	باگلویش تاب ندارد رباب

به نظر غزالی کسی که کار خطیر احتساب را به عهده می گیرد، باید سه خصلت داشته باشد: علم، ورع و حسن خلق.

«آن که علم ندارد، منکر از معروف باز نشناسد. چون ورع نباشد، اگر چه باز شناسد، کار به غرض کند، چون محتسب را اخلاق نیکو نبود، چون او را برنجانند و خشم او برآید، آنچه کند به نصیب نفس کند نه به نصیب حق، آن گاه حسبت او معصیت گردد.»<sup>۴</sup>

۱. همان، ص ۵۷. ۲. همان، ص ۱۶۱. ۳. ساتکین، فدح یا پباله بزرگ شرابخوری است. ۴. کیمیای سعادت، پیشین، ص ۲۰۳.



تفتیش منازل، عملی فارواست: در حدود هشت قرن پیش امام محمدغزالی می نویسد: عمر رضی الله عنه به عسس می گشتی، آواز سرودشنید، به بام برشد. چون فروشد، سردی را دید، و زنی با وی، و خمر دید، گفت: یا دشمن خدای تعالی، پنداشتی که خدایتعالی چنین معصیتی بر تو ببوشد؟ گفت: یا امیرالمؤمنین شتاب مکن که اگر من یک معصیت کردم تو سه معصیت کردی. خدایتعالی می گوید «ولاتجسسوا» و تو تجسس کردی. و گفته است «واتوالبیوت من ابوابها». و تو از بام در آمدی. و گفت «لاتدخلوا بیوتاً غیر بیوتکم حتی تستانسوا» گفته است: بی دستوری به خانه کس در نشوید و سلام کنید. و تو بی دستوری در آمدی و سلام نکردی. عمر رضی الله عنه گفت: اکنون اگر عفو کنم توبه کنی؟ گفت: کنم، اگر عفو کنی هرگز به سر این گناه، باز نشوم. پس وی عفو کرد و وی توبه کرد.

و رسول گفت: هر که گوش دارد، به سخن مردمان که بی وی چه گویند، روز قیامت سرب گذاخته در گوش وی ریزند.<sup>۱</sup>

شرط مداخله محاسب: غزالی در کیمیای سعادت تأکید می کند که محاسب در موردی حق مداخله دارد که شخصی تظا هر به فسق و گناه کند و الاتجسس و کنجکاری در او نیست. هر که در خانه شد و در بیست، نشاید بی دستوری در شدن و طلب کردن تا چه میکند، و از راه در و بام گوش داشتن تا آواز رود شنود و حسبت کند. مگر آن که آواز رود و غوغای مستان از اندرون منزل به بیرون رسد. در این صورت مداخله محاسب ممکن است. همچنین می نویسد: اگر کس شیشه شراب در زیر دامن داشته باشد، محاسب حق مداخله ندارد.<sup>۲</sup> و محاسب باید از علم و ورع و حسن خلق برخوردار باشد. اینکه می گویند محاسب در بازار است، نه در خانه، مراد این است که «محاسب را درون خانه چه کار.»

هر که را جامه پارسا بینی  
و زندانی که در نهادش چیست  
پارسا دان و نیک سرد انگار  
محاسب را درون خسانه چه کار؟  
— سعدی —

محاسب خم شکست و من سراو  
محاسب کسسون برهنه در بازار  
من بالسن والجسروح قصاص  
حافظ —

محاسب کسسون برهنه در بازار  
قحبه را می زند که روی پوش  
— سعدی —

قاضی ار با ما نشیند، بر فشان دست را  
محاسب گر می خورد معذور دارد بست را  
— حافظ —

در کتاب التوسل الی التوسل که در عهد علاءالدین تکش خوارزمشاه به رشته تحریر در آمده است، در مورد وظایف شحنگان و گماشتگان چنین آمده است: «و شحنگان و گماشتگان را وصیت کند تا در اعلاى اعلام دین کوشیار باشند و در اسضاء احکام ملک هوشیار. در ترغیب و ترجیب (بزرگ داشتن) اهل صلاح و تأدیب و ترهیب (ترساندن) ارباب فساد مبالغت نمایند. چنان که هم مصلحان در راحت و کف عدل و رأفت آرسیده باشند و هم مفسدان در

عرصهٔ سخافت از لگد کوب آفت مالیده، که اگر درحفظ قوانین سیاسات ساهلتی رود و دراقامت شرایط آن، دقیقه‌ای نامرعی مانند، سودای بیهوده در هر دماغی جای گیرد ومصالح ملک مختل شود و در فساد اسور صورتها مخیل افتد و ارکان دولت در اضطراب آید، و خلل آن بسیار و تدارک آن دشوار شود، و فرمانی جزم دهد تا طماع فاسد، قاصد بدنام کردن خاندان نباشد، و از دانسگیر توانگر و درویش تجافی نمایند، و درحفظ دساء و فروج به اقصاء مبالغت و احتیاط برسند ... به حقیقت معلوم و مقرر است که، جان دری نفیس است، در بحر فطرت... پس احتیاط در نگاهداشت چنین دری ثمین از سواجب داند...»<sup>۱</sup>

غزالی در نصیحة الملوك مینویسد: «عمر رضی الله عنه هر شب بجای عسس می - گردیدی تا هر جا خللی بدیدی تدارک کردی و گفت اگر گوسپندی گرگین (یعنی گبرآمده و جرب - دار) برکنار فرات بگذارند و روغن در وی نمالند ترسم که روز قیامت سر از آن بپرسند... ای سلطان عالم ببین که عمر با این همه احتیاط و عدل که هیچ آدمی بدرجه تقوی و صلاحیت و داد او نارسیده، چگونه اندیشه میکند از احوال قیامت و آخرت و تو ایمن نشسته و غافل شده از کاد و حال دعیت خویش.»<sup>۲</sup>

در دوران قرون وسطا، چون سطح تربیت و فرهنگ عمومی بسیار پایین بود، غالباً زمامداران برای تأمین آراش و آسایش عمومی، شدت عمل به خرج می دادند:

رفتار عسس در بصره: در دورهٔ خلافت معاویه، پس از آن که زیاد بن ابیه در جمادی - الاول سنهٔ خمس و اربعین به اسارت بصره گماشته شد، بزهاکاران را به کیفر خود رسانید. سپس دستور داد پس از پایان نماز خفتن، سردم راه خانه خویش پیش گیرند. پس از گذشتن پاسی از شب، هیچ کس حق آندوشد ندارد و اگر کسی خلاف کند، خون وی هدر باشد. چون از شب زمان سقر برگذشت، به عسسان دستور داد متخلفان را به قتل رسانید. در شب اول هزار و سیصد کس را کشتند و در شب دوم معدودی را به قتل آوردند و در شب سوم هیچ کس را نیافتند... آورده اند که شبی عسسان اعرابی را در بازار بصره دیدند که گوسفندی چند داشت، او را پیش زیاد آوردند. زیاد از وی پرسید که به خلاف فرمان من در این هنگام چرا از خانه بیرون آمدی؟ جواب داد که من سردی غریبم و بی گاه به شهر رسیدم و تا غایت از حکم امیر خبر نداشتم، باقی امیر حاکم است. زیاد گفت که گمان من آن است که تورا ست می گوئی. اما صلاح است در قتل است و اگر تو را بگذارم، شاید که فرداشب دیگری به این بهانه تمسک جوید، و این معنی منجر به فساد شود؛ آن گاه فرسود که گردن اعرابی بیچاره را زدند. بعد از آن فرمان داد که هیچ کس در دکان خود نیندد، و گفت اگر چیزی غایب شود، من ضامن باشم. و خلاقی، ابواب و دکا کین نمی بستند و هیچ کس را زهره و یارای آن نماند که به چشم خیانت در کالای دیگری نظر کند...»<sup>۳</sup>

بیهقی از قول سلطان مسعود به مسئولیت شکنگان در حفظ امنیت اشاره می کند: «... و بدری و طارم و نواحی که گرفته آمده است، شهنه ای گماشته خواهد آمد، چنانکه به غیبت ما

۱. التوسل الی التوسل، بیضین، ص ۲۵.

۲. نصیحة الملوك، به اهتمام استاد همای، ص ۲۴.

۳. روضة الصفا، ج ۳، ص ۶۶.



بهیچ حال این دیار را خلی نیفتد.»<sup>۱</sup> در صفحات بعد بار دیگر بیهقی به مقام و مسئولیت شحنگی اشاره می کند و ضمن بیان وضع دی مینویسد: «اسیر سعود رضی الله عنه حسن سلیمان را که او از بزرگان امیران جبال هراة بود بخواند و بناوخت و گفت ما فردا بخواهم رفت و این ولایت به شحنگی به تو سپردیم و سخن اعیان را بشنودی، همیار و بیدارباش تا خلی نیفتد بغیبت ما، و با مردمان این نواحی نیکورو و سیرت خوب دار... حسن سلیمان بر پای خاست، و درجه نشستن داشت در این مجلس و زمین بومه داد و پس بایستاد و گفت: بنده و فرمان بردارم و مرا این محل نیست، اما چون خداوند ارزانی داشت، آنچه جهد آدمی است در خدمت بجای آرم اسیر فرسود تا او را به جابه خانه برند و خلعت گرانمایه به شحنگی دی پوشانیدند، قبای خاص دیبای روسی و کمر زر پانصد مثقال و دیگر چیزها، فراخور این و پیش اسیر آسد با خلعت. و خدمت کرد و از لفظ عالی ثنا شنید...»<sup>۲</sup>

توان گفت که شرطه یا شحنة، در آن روزگار به منزله شهربانی و نیروی پلیس امروز بود. در کتاب عتبة الکتبه تحت عنوان تقویض شحنگی، وظایف شحنة و طرز رفتار او را با طبقات مختلف معین می کند: در آسوده داشتن رعایا و بر احوال ایشان شفقت نمودن و ترتیب مصالح ایشان فرسودن و سایه عدل بر ایشان گسترانیدن... از لوازم و مفروضات است. به سمع ما رسانیده اند که رعایای آن ناحیت، از سیف الدین شاکرند و با ایشان طریق پسندیده می سپرد و در تخفیف و آمایش ایشان می کوشد، او را بر آن سحمت فرمودیم... و بر احترام و اکرام اهل بیوتات و ائمه و علما و عباد و قضات و صلحاء آن ناحیت که منشاء و مسکن این طبقات است و ما را به دعای ایشان تیمین و تبرک تمام، متوفر باشد و جانب ایشان به همه معانی رعایت کند و هیچ کار دیوانی بی مشورت و اتفاق این طبقه که از شاهیر عصراند نگذارد و اصناف رعایا را از توانگر و درویش معروف و مجهول نیکو دارد و از تعرض ناوایب و خطاب نا متوجه، خویشتن را صیانت کند، و از شکایت و استزارت رعایا بپرهیزد و ایشان را آسوده و سرفه گرداند... و مستعدان و مستعدیان را خصوصاً جماعتی که به اسم و رسم عیاری در کوهها می گردند و لوریان و دزدان را که مسلمانان را از ایشان رنج و زیان است، از آن ناحیت به کلی نفی کند... و زجر و سالش هر کس را که ایشان را حمایت کند، کائنا من کان، لازم و واجب شناسد...

در کتاب عتبة الکتبه نیز از وظایف انتظامی عسس مکرر سخن رفته است... و عسس گماشتن در شهر، به هر موضع که مظنه غیث و فساد باشد... از واجبات شمرد، چنان که از وقت آن که مسلمانان در مساجد از جماعت نماز، فارغ شود، تا به وقت انفجار صبح، بازارها و محلها محفوظ و مضبوط باشد...<sup>۳</sup>

ظاهراً ساسورین انتظامی در صدر اسلام حق نداشتند به هیچ اسم و عنوان داخل منازل را مورد تفتیش قرار دهند. نه تنها غزالی، بلکه عوفی نیز در جوامع الحکایات نیز ساسوران انتظامی را از تجسس و کنجکاوی بی مورد، منع کرده است.

... اسیر المؤمنین عمر خطاب، رضی الله عنه شبی در مدینه عسس می گشت، به در خانه

۱. تاریخ بیهقی، فیاض، ص ۱۶. ۲. همان، ص ۲۵.

۳. عتبة الکتبه، ص ۶۰.



رسید، آواز سردی شنید که سرودی می‌گفت و اثر فساد در آن خانه مشاهده کرد. چون به در خانه رفت، در بسته بود، گفت اگر در بکوبم، شاید که مرد بگیرزد. بر بام خانه رفت. سردی را دید که با زنی نا محرم نشسته و باطیئه شراب پیش نهاده. بانک بر وی زد که ای دشمن خدای چه پنداشتی که ایزد تعالی معصیتی بدین عظیمی بر تو پوشیده خواهد گردانید؟ مرد بر خاست و گفت: ای امیرالمؤمنین اگر من ارتکاب یک معصیت کردم، تو دو بی فرمانی کردی. عمرگفت: آن کدام است؟ گفت: آن است که حق تعالی فرموده است و آن‌والیوت من ابوابها، به خانه از راه درها درآیید، و تو از راه دیوار در خانه من آمدی. دوم آنست که فرموده است و اذا دخلتم بیوتا فسلموا علی اهلها. چون در خانه بی درآیید، شرط سلام به جای آرید... عمرگفت: راست گفتی، من دو خطا کردم. اکنون اگر توبه کنی ترا عفوکنم آن مرد توبه کرد و خمر بریخت و عمر... او را بگذاشت.

در کتاب عتبه‌الکتابه وظیفه سراقبت در اوزان و کالاهای مورد نیاز عمومی، طی نامه‌یی به عهده ریاست دیوان مازندران محول شده است.

«... در هر کار که آن تعلق به دیوان ریاست دارد و به مصالح کافه رعایا بازگردد، چون نگاه داشتن عیار و سکه از قلب و نبیره و تسویه سوازین و تعدیل مکابیل، احتیاطی تمام کند تا مستوداد و دخل و خرج مسلمانان بر قاعده راستی و بر جاده شرع مسلمانان رود، فقد قال الله تعالی: «ولا تنقصوا المال کیال و المیزان، انی اریکم بخیر و انی اخاف علیکم عذاب یوم محیط.»<sup>۱</sup> و از حال اسعار همیشه مستخبر باشد تا محترکان انتهاز فرصت نکنند و بی سببی سماوی مسلمانان را به بلاء غلی مبتلی نکنند و زعماء اسواق را در این معنی به جدی تمام وصایت نماید و اگر از کسی تهاونی و تجاسری بیند، زجر و تعریک واجب بیند...»<sup>۲</sup>

رئیس شهر و حومه: بار تولد در ترکستان نامه از شغل رئیس که در آن زمان (پیش از مغول) هنوز جنبه پلیسی کنونی خود را نداشته و نیز به ارث از پدر به پسر می‌رسیده سخن می‌گوید رئیس، اول شخص شهر و نماینده منافع آن شمرده می‌شده و پادشاه به توسط وی اراده خویش را بر ساکنان شهر اعلام و ابلاغ می‌کرده است. به احتمال قوی رئیس‌ان از میان افراد معروفترین خاندانهای محلی منصوب می‌شدند و لااقل در آغاز چنین بود.<sup>۳</sup>

ظاهراً بعدها رئیس، غیر از کار محاسب به امور پلیسی نیز می‌پرداخته است. شهر نیشابور - فرای سرپس: «نیشابور، همچون شهرهای دیگری مانند هرات، سرو، و طوس یک رئیس داشت که معمولاً از اعضای یکی از خاندانهای مهم محلی بود.

گرچه افراد غیر محلی را نیز ممکن بود از بخارا به این شهر، اعزام دارند، در نیشابور رئیس شهر از اعضای خاندان معروف «آل سیکال» بود و این مقام عملاً موروثی بود، هر چند رسماً فرمانی به عنوان رئیس جدید شهر، صادر می‌گردید، بنابراین حکومت واقعی شهر نیشابور و نواحی اطراف آن، در دست خاندان آل سیکال بود، البته نباید پنداشت که آل سیکال همواره بلاعارض بودند، زیرا در شهر نیشابور، گروههای رقیب نیز وجود داشت به قول مقدسی

۱. در کتب کردن و کشیدن کم ندیده، من شمارا بخیر می‌خوانم و می‌ترسم از اینکه شما گرفتار کیفر سخت شوید.

۲. عتبه‌الکتابه، پیشین، ص ۸۲. ۳. ترکستان نامه، ج ۱، ص ۵۰۳.



جغرافیای نویس معروف بسیاری از شهرهای خراسان و ماوراءالنهر دسته‌بندیهای متعدد داشتند. اساس این دسته‌بندیها غالباً عوامل اجتماعی بود که دسته‌های مختلف را بر سر منافع بازرگانی در برابر هم قرار میداد...<sup>۱</sup> غیر از عوامل اجتماعی و اقتصادی، اختلافات و تعصبات مذهبی نیز به دسته‌بندیها و نزاعهای شدید بین محلات یک شهر، دامن میزد. در مرصادالعباد تألیف نجم‌رازی تا حدی موقعیت سیاسی واجتماعی «رئیس شهر» و اختیارات او روشن میشود. نویسنده میگوید: «پس از آنکه قوای نظامی مغول در ۶۱۸ در بیرون شهر همدان، فرود آمدند و خیمه و خرگاه زدند، در همدان شحنة‌ای از مغول اقامت داشت که فرمان می‌داد، اسوالی برای مغول بفرستند چون رئیس همدان، به حکم عقل و تدبیر با مغول مدارا و مساوات میکرد، مردم خشمگین، از ارسال مایحتاج مغولان سر باز زدند و با رئیس شهر خشونت گرفتند که: «تو ما را از کفار بدتری» رئیس گفت: من نیز یکی از شما هستم، هر چه می‌خواهید بکنید مردم بفرمان فقیه شهر، شحنة مغول را کشتند و با تترار از در کینه و ستیز در آمدند... سه روز پای فشردند و عده کثیری از مغول را کشتند، سر انجام مغولان بر شهر دست یافتند و آنرا سوزانیدند و مردم آنرا قتل عام کردند.»<sup>۲</sup> از آنچه گذشت چنین استنباط میشود که رئیس شهر کمابیش برگزیده مردم و تابع افکار عمومی بود و هرگز حکومت خود را بر مردم تحمیل نمیکرد.

شحنة ستمکار: در تاریخ بیهقی آمده است که «سعود غزنوی به قصبه‌ای نزول کرد... پیرزنی پیش وی بنالید... و گفت شحنة از وی سه دینار ستانه است، به حکم آن که وی با زنی همسایه خصومت کرده است؛ و ایشان را با یکدیگر لجاج و نکالمت بودی به ملامت و جامه چاک کردن اتفاق افتاده است. سلطان شحنة را بخواند و... آن سه دینار از وی باز ستد و با پیرزن داد و فرمود شحنة را به سه پاره کردند و از سبابا لوش هون بیاویختند.»<sup>۳</sup>

عس: در یکی از اسناد عهد جلایریان، فرمان انتصاب پهلوان فخرالدین احمد به سمت امیر عسس در دربار، تا حدی وظایف عسس را روشن می‌کند. «نوکران جلد تعیین کرده، ه شب به محافظت بازار مشغول گردد اگر کسی را از زنود و او باش به تردد ببیند، گزبه به عسس گاه برند تا او به تحقیق حال آن کس مشغول شده. اگر محل تهمت باشد، سو قوف داشته تأدیب و باز خواست بلیغ به جای آرد، و اگر سردی پیشه کار، یا از تهمت دور باشد، رسم عسسی ستده رها کنند»<sup>۴</sup> رسم عسسی، جریمه‌ایی است که به خاطر شب‌گردی می‌پرداختند.

شرطه: بطوریکه از مقدسه ابن‌خلدون برمی‌آید، منصب شرطه نخست در عهد عباسیان ایجاد شد متصدی این شغل یا (خدایگان شرطه) موظف بود با توجه به مقررات و قوانین مربوط به جنایات عمل بزهکاران را مورد رسیدگی قرار دهد، و پس از رسیدگی کامل، کیفرهای شرعی «حدود» را درباره بزهکاران اجرا کنند. «منصب شرطه مستقل بود... و چه بسا که اسور مربوط به کیفرها و مسائل وابسته به حفظ جان مردم را بطور سطلق به شرطه واگذار میکردند

۱. بخادا، تألیف فرای، ترجمه محمودی، ص ۱۸۲.

۲. مرصادالعباد، با اهتمام دکتر محمد امین رهاچی، مقدمه مصحح، ص ۲۳.

۳. ابوالحسن بیهقی، تاریخ بیهقی، با اهتمام احمد بهمنیار، فروغی، تهران، ۱۳۴۴، ص ۲۷۶.

۴. پطروشفسکی، مناسبات ارضی در ایران عهد مغول، پشین، ص ۱۸۸ (به نقل از دستورالکاتب).



چنانکه او به استقلال بیدخالت قاضی اینگونه وظایف را انجام میداد و کسانی که آنها را بریاست شرطه برمیگزیدند عبارت بودند از سرداران لشکری و سواالی ارجمندی که از خواص مقریان بارگاه سلطان بشمار میرفتند ولی تسلط شرطگان جنبه عمومی نداشت و فرمان آنان در همه طبقات مردم نافذ نبود بلکه ایشان تنها بر عامه مردم و عناصر مستهم و مشکوک فرمانروائی میکردند؛ و افراد او باش و فرومایه و تبهکار را از شرارت بازمی داشتند.

بعدها دایره قدرت و نفوذ شرطه در دولت سویان اندلس توسعه یافت و پایگاه مزبور به دو گونه تقسیم شد: شرطه بزرگ و شرطه کوچک.

خدایگان شرطه بزرگ هم بر طبقات عالی و بر عامه مردم تسلط داشت و دارای اختیاراتی شد که نمیتوانست در کارهای رجال دستگاه دولت و بارگاه سلطان نیز نظارت کند و آنان را از تجاوز و دستگیری بازدارد و خداوندان شوکت و جاه را که از بستگان و مقریان سلطان بودند نیز مورد بازخواست قرار دهد و وظیفه خدایگان شرطه رسیدگی در امور عامه مردم بود. «  
بطور کلی حدود اختیارات و وظایف شرطه در ممالک اسلامی یکسان نبود به گفته ابن خلدون در دولت سوحدان مغرب خدایگان شرطه موقعیت متمایز داشت. ظاهراً در ایران محتسب کارهای شرطه را انجام میداد.

جهشیاری در کتاب الوزراء و الکتاب از دوران قدرت جعفر بن یحیی -  
دستور جعفر بن یحیی  
بر مکی سخن می گوید و مینویسد: «روزی از روزها که به اسرو نهی  
به صاحب الشرطه  
سرگرم بود ناگهان رئیس شهربانی (صاحب الشرطه) مردی از اهل  
ذمه را همراه خود آورد و او را دور از آنجا نگاه داشت و خود نزد جعفر رفت و به او  
گفت: مردی را که دستور داده بودی حاضر کردم. جعفر گفتگوی خود را با انس بن ابی شیخ  
قطع کرد و برگشت و به او نظر انداخت و گفت «رشید» دستور داده بود که اهل ذمه لباس  
و وضع خود را تغییر بدهند، سپس با صدای بلند به او گفت: اسم تو چیست؟ گفت: فلانی  
پسر فلانی... گفت: آیا تو حربانی هستی؟ گفت: آری... گفت: آنچه در نامه نوشته شده از خودت  
میباشد؟ گفت: آری... سپس جعفر رو به رئیس شهربانی کرد و گفت: اسیر المؤمنین (رشید) به تو  
دستور داده است او را بکشی و به دار بیاویزی، ما از این کلام به وحشت افتادیم و آن مرد را  
نشناختیم و ندانستیم در نامه خود چه نوشته بود. رئیس شهربانی دست او را گرفت و آنگاه  
انس بن ابی شیخ به وی گفت او را در «رقه» بر بلندترین چوبه دار بیاویز، حربانی به او رو کرد  
و گفت: خواه بر بلندترین چوبه یا کوتاهترین چوبه باشد بخدا بعد از من کسی جز تو بر آن  
چوبه سوار نخواهد شد... ما از این جرأت و جسارت به شگفت آمدم، سپس رئیس شهربانی  
او را برد و بدار آویخت... میان این کلام او و پیشامد شوم بر مکیان سه سال گذشت و  
جعفر بن یحیی در انبار کشته شد و دونیم جسدش به بغداد فرستاده شد و در فراز دو چوبه دار  
آویخته گردید. چون رشید وارد رقه شد به حاضران گفت: «حربانی» که آن کلام را به جعفر گفته  
بود چه شد، گفتند فقط استخوانی از او باقی مانده است. گفت: او را از چوبه به پایین بیاورید و  
جسد انس بن ابی شیخ را بر آن بیاویزید.»<sup>۲</sup>

۱. مقدمه ابن خلدون، پیشین، ص ۴۹۵، به بعد.

۲. کتاب الوزراء... ترجمه ابوالفضل طباطبائی، ص ۲۰۴.



مقام محتسب در ممالک اسلامی: بطوری که از کتاب معالم القربه فی احکام الحنبه یا آئین شهرداری برمی آید، محتسب در قرن ششم و هفتم هجری مقاسی همطراز مقام دادستان داشته، و از بعضی جهات رتبه او والاتر از مقام دادستانی بوده است. زیرا بطوری که در باب پنجاه و دوم کتاب سابق الذکر نوشته شده است: «شایسته است که محتسب در مجالس امیران و کارداران حاضر شود و آنان را فرمان دهد که به مردم مهربانی و نیکی کنند و احادیثی که در این باب وارد شده است به ایشان برخواند.» همچنین محتسب حق نظارت به اعمال قاضی - القضاة شهر را نیز داشت. چنان که «ابراهیم بن بطحاء که حسب بغداد را برعهده داشت، بر در خانه ابو عمرو بن حماد که قاضی القضاة بود، بگذشت و گروهی را دید که بر در نشسته اند و منتظر ابو عمرو هستند تا برداوری بنشینند. و آفتاب دمیده و هوا را گرم کرده بود. ابراهیم حاجب خود را فرا خواند و گفت قاضی را بگو که مردم بر در زیرگرای آفتاب نشسته و از انتظار در رنجند، یا به سحاکه بنشین یا آن که عذر خود را بگو تا بازگردند.»<sup>۱</sup>

«محتسب باید که همواره بازارها را مراقبت کند، هر زمان سوار شود و به بازاریان، فروشندگان، دکانها، راهها، ترازوها و وزنه ها سرکشی کند و طرز معاش و خوراک و نیز تقلباتی را که می کنند بنگرد، شب یا روز در اوقات مختلف به بازرسی پردازد، و این کار را غفلتاً انجام دهد... هنگام بازرسی باید شخصی اسین و کاردان همراه او باشد...»

«... در روزگار علی بن عیسی وزیر، محتسب بغداد غالباً در خانه می نشست، بدو نوشت حسبت با پوشیدگی و دوری از مردم سازگار نیست، در بازارها بگرد تا روزی بر تو حلال باشد... محتسب می تواند به ظن غالب خود حکم کند و متهمان را حتی بدانچه شرعاً نارواست بفرماند تا گناهکار معلوم گردد. زیرا این روش به سود عامه مسلمانان است... شایسته است محتسب همواره به حال سوار یا پیاده مأموران و عاملان و یارانی به اندازه احتیاج همراه داشته باشد. اگر محتسب اسری را که بدان موظف است فروگذارد، گناهکار است. و اگر شکایت سکر شود و به گرفتن حق اقدام نکنند ولایتش شرعاً ساقط می شود... به سلطان واجب است که سعیش کافی برای محتسب مقرر دارد و دستش را بازدارد و با او معارضه نکند و از شفاعت درباره خواص یا عوام در نزد او پرهیزد...»<sup>۲</sup>

به نظر این اخوه «کار محتسب عمل احتساب است و آن اسر به معروف می باشد. آن گاه که ترك آن آشکار و ظاهر باشد و نهی از منکر وقتی که فعل آن آشکار و ظاهر بود و آن واسطه باشد میان احکام قضا و احکام مظالم (و القضاة باب من ابواب الحنبه).»<sup>۳</sup>

و گاه حسبه منصفی بوده است که از جانب سلطان به کسان واگذار می شده است و آن غیر شرطه بوده است.

حسبه و قضا از جهاتی با هم شباهت داشتند یعنی هر کس می توانست بدو شکایت برد. محتسب می توانست طرف را محکوم و مجبور به اجرای حکم سازد. در عین حال محدودیتهایی برای محتسب وجود داشت، از جمله این که محتسب فقط می توانست در دعاوی مربوط به

۱. آئین شهرداری، پیشین، ص ۱۹۷.

۲. همان، ص ۲۰۶.